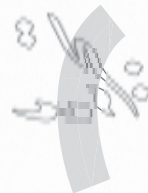


گسادی ورزشی



گردآورنده: نفیسه ثبات

اشاره

ورزش و بازی از مهم‌ترین روش‌ها برای ایجاد نشاط، شادابی و امید به زندگی است. آزادگان سرفراز میهن اسلامی مان، با وجود کمترین امکانات و بیشترین محدودیت‌ها، توانستند با برنامه‌ریزی دقیق و قانونمند، امکان بهره‌مندی از نشاط و شادابی حاصل از ورزش و بازی را هم برای بازیکنان و هم برای تماشاگران مهیا کنند؛ تجربه‌هایی ارزشمند که می‌تواند برای ما آموزه‌هایی فراوانی داشته باشد.

عبدالرزاق موسوی، مسئول ورزش اردوگاه، با محمود

شرافتی، فرماندهی اردوگاه، توی اتاق فرمانده نشستند بودند. روی پاکت پودر لباس شویی برنامه‌ی لیگ‌ها را می‌نوشتند. چهار پنج تا توپ بیشتر نداشتیم. قرار شد هر آسایشگاه یک تیم بدهد، هر تیم فقط هشت نفر، با یک مربی.

همان جا آیین‌نامه‌ی داوری را نوشتند. عبدالرزاق معلم ورزش بود و کارت داوری داشت. این چیزها را بلد بود. خودش داور شد تا کم‌کم بقیه هم آموزش ببینند. قانون‌هایی که می‌نوشت، مخصوص اسارت بود: اگر سرباز عراقی آمد توپ را از وسط زمین برداشت و رفت، کدام تیم باید بازی را شروع کند. اگر پنج دقیقه‌ی اول بازی توپ را گرفتند، چه کنیم؟ اگر در پنج دقیقه دوم بود چه‌طور. اگر توپ بخورد تو خط دروازه، چه‌قدر بالاترش گل حساب می‌شود. دروازه که نداشتیم، دو تا دیوار این طرف و آن طرف زمین بود که رویش خط کشیده بودیم.

حتی این همه کار هم جواب‌گوی بچه‌ها نبود. از یک آسایشگاه ۱۴۰-۱۳۰ نفری، هشت نفر خیلی کم بود. تیم دوم برای هر آسایشگاه گذاشتیم. بعضی از تیم‌ها خیلی ضعیف بودند. یکی ۱۰ تا گل می‌خورد تا یک گل بزند. این‌طوری کیفیت بازی می‌آمد پایین. عبدالرزاق، تیم‌های دسته ۱ و دسته‌های ۲ و ۳ برای هر آسایشگاه گذاشت، دسته ۱ها با هم مسابقه می‌دادند و ۲ها با هم. گاهی بعضی‌ها پیشرفت می‌کردند از دسته ۳ می‌رسیدند به دسته ۱، برعکس هم بود، خیلی‌ها وقت نمی‌کردند تمرین کنند، بدنشان افت می‌کرد از دسته ۱ می‌رفتند دسته ۲. یک گروه برای انتخاب بازیکن‌ها گذاشته بود، از آن‌ها تست می‌گرفتند. یک گروه فنی - داوری هم بود که آموزش داوری هم می‌دادند. کم‌کم دسته‌ی ۴ هم راه افتاد.

برای هر آسایشگاه یک مسئول ورزش گذاشتیم که همه زیر نظر عبدالرزاق بودند. چند وقت بعد، صلیب سرخ چند تا توپ والیبال هم به ما داد. همین کارها را برای والیبال هم کردیم، بسکتبال و پینگ‌پنگ و هندبال هم همین‌طور. آخر کار نزدیک ۱۷۳ تا تیم داشتیم. زمان بازی‌ها باید هماهنگ می‌شد. یک لحظه هم زمین خالی نمی‌ماند. هنوز این بازی تمام نشده، تیم بعدی لباس پوشیده پشت زمین

خودشان را گرم می‌کردند تا ببینند تو. داورهاشان آماده، سوت به دست منتظر بودند. جا کم بود. همه هم دلشان می‌خواست بازی یا نگاه کنند. مسئول رسیدگی به تخلفات داورها هم داشتیم که گاهی رأی می‌دادند یک داور یا یک تیم حذف می‌شد.

دهه‌ی فجر فقط دسته ۱ها با هم مسابقه می‌دادند. هر روز مسابقه داشتیم. آن قدر بالا می‌گرفت که خود عراقی‌ها هم می‌آمدند تماشا. بعد از ۱۰ روز، قهرمان اردوگاه معلوم می‌شد.

با پتو برانکارد درست کرده بودیم. دو تا از بهیارها همیشه پای زمین بودند. آن‌ها که ضرب می‌دیدند، یا سرپایی کنار زمین روبه‌راه می‌شدند یا می‌بردندشان بیمارستان پیش دکتر فرهاد. بچه‌ها با مقوا یک آمپول بزرگ قد یک آدم درست کرده بودند. تا داور بهیارها را صدا می‌کرد، این‌ها هم با آمپولشان می‌دویدند توی زمین، روده بر می‌شدیم.

بچه‌ها با همین گیوه‌ها بازی می‌کردند. بعضی وقت‌ها گیوه‌هایشان پاره می‌شد، توپ‌ها هم پاره می‌شد. از چرم توپ‌ها گیوه درست می‌کردند.

خیلی از ورزش‌ها ممنوع بود. ورزش‌های رزمی، کشتی، تکواندو و... ولی بچه‌ها کوتاه نمی‌آمدند. مخفیانه از تمام این‌ها تیم داشتند. **روح‌الله ندرلو و رسول مالیری** مربی‌های کشتی بودند. توی مسابقه‌ی دهه‌ی فجر، بعد از فوتبال، کشتی خیلی شلوغ می‌شد. وزن کشتی‌شان تو آشپزخانه با روح‌الله بود. می‌رفتند روی باسکول گوشت، چند تا تشک را به هم می‌چسباندند، رویش پتو می‌کشیدند. بچه‌ها دورتادور می‌ایستادند. پشت دو تا راکت امتیازها را نوشته بودند. داورها راکت‌ها را بالا و پایین می‌بردند، امتیاز می‌دادند.

یک روز **مقداد**، سرباز عراقی، توی حیاط پشت یکی از آسایشگاه‌ها داد و بی‌داد راه انداخته بود. سرگرد **طاها** را آورده بود و می‌گفت: «سیدی، والله خسته عشر دقیقه انا شوفو... والله جودیو»: «به خدا ۱۵ دقیقه خودم با چشم‌های خودم دیدم که داشت تو آسایشگاه تمرین جودو می‌کرد. تا من رو دید، گفت الله اکبر و ایستاد به نماز.»

نمی‌توانستند چیزی را ثابت کنند، ولی حساس می‌شدند، گیر می‌دادند.

مسئول رسیدگی به

تخلفات داورها هم

داشتیم که گاهی رأی

می‌دادند یک داور یا یک

تیم حذف می‌شد

خیلی از ورزش‌ها ممنوع

بود. ورزش‌های رزمی،

کشتی، تکواندو و... ولی

بچه‌ها کوتاه نمی‌آمدند